

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به وقت بود. عرض شد در صورتی که امر مولا تعلق بگیرد و کل صلاة در خارج از وقت واقع شود، این موجب بطلان و عدم سقوط امر اول است.

نکته‌ای که در اینجا هست این است که - البته این بحث یک بحث فقهی است منتهی حالا که بحث وقت شده بد نیست که درباره این مسئله هم صحبت بشود - وقت عبارت از یک امر سماوی است یعنی تکلیف ناظر به مقام ثبوت است و مقام ثبوت موجب برای انشاء تکلیف است و همین طور برای فعلیت تکلیف یا تنجز اگر ما اینها را با هم یکی ندانیم. اما آنچه که موجب برای تنجز است یا موجب برای فعلیت است یعنی از نقطه نظر انتساب به مکلف، حیثیت پیدا می‌کند، به این مقام مقام اثبات می‌گویند. در مقام اثبات، علم به این مساله لازم است، علم به دخول وقت، اما نه اینکه علم دخالت در مقام ثبوت داشته باشد چون وقت یک امر سماوی است و به مقام اثبات کاری ندارد، این برای خودش یک مقام ثبوتی دارد مثل فرض کنید که زوال شمس بالنسبه به دخول وقت صلاة ظهر یا فرض کنید که ظل شاخص، مثلین بشود بالنسبه به صلاة عصر، مثل شود از مثل تا مثلین که وقت اختصاصی و وقت فضیلت صلاة عصر است. وقت فضیلت صلاة ظهر از زوال شمس است تا وقتی که ظل شاخص به اندازه خود شاخص باشد (مثل). وقت فضیلت صلاة عصر از اول ظل شاخص تا مثلین، بعد از مثلین تا مثلین. این وقت فضیلت نماز عصر است که تقریباً در حدود یک ساعت و نیم بعد از نماز ظهر موقع فضیلت نماز عصر می‌شود.

وقت نماز مغرب از هنگام استتار قرص است تا ذهاب حمرة مغربیه. این وقت فضیلت نماز مغرب است. وقت فضیلت نماز عشاء از ذهاب حمرة مغربیه است الی ثلث اللیل، این هم وقت نماز عشاء. این وقت در دو جا محل اختلاف است:

یکی در استتار قرص یا ذهاب حمرة مشرقیه است و دیگری وقت صلاة صبح، صلاة فجر است که در آنجا طلوع فجر است و اما در مورد وقت مغرب که این یک قاعده کلی است که ما حالا عرض می‌کنیم بر اساس مبنا، بعد این را ما گسترش می‌دهیم حتی به دخول شهر به واسطه وجود هلال و او این است که - همان طوری

که عرض شد- ما ذهاب حمرة مشرقیه را موجب برای دخول وقت بدانیم یا استتار قرص را، هر کدام از این دو یک حادثه سماوی هستند، در حادثه سماوی علم و عدم علم مکلف، دخالت ندارد. این حادثه متحقق می شود چه مکلف عالم شود چه مکلف عالم نشود. اما اینی که در موقع صلاة مغرب، ذهاب حمرة مشرقیه را در بعضی از روایات مد نظر قرار دادند به این علت است که به واسطه استتار قرص، نور از ناحیه مشرق به مسقط الرأس ذهاب پیدا می کند یعنی وقتی که این زمین کروی هست و شمس در فوق ارض است، بالنسبه به افق رائی این شعاع شمس عمود بر سمت مشرق، این شعاع شمس اشراق دارد بعد هر چه پایین تر می رود این نور از سمت مشرق می آید به سمت مغرب تا وقتی که از نظر افق رائی این آخرین خط ذهبی شمس استتار پیدا می کند و این در بیابان و صحرا که جیلی وجود ندارد برای انسان بسیار قابل رؤیت است یا اینکه فرض کنید که در دریا و بحر اگر انسان ملاحظه کند این مطلب را خیلی کاملاً واضح می توانیم ببینیم که چطور شمس در افق، در بحر مخفی می شود یا در صحرا وقتی که جبالی وجود ندارد این شمس در آنجا مخفی می شود. پس اول دخول صلاة مغرب وقت استتار شمس است در افق،

سؤال: استتار شمس با آن ذهاب حمرة مشرقیه... هر دو یکی می شود؟

جواب: حالا اجازه بفرمایید،

در افق رائی وقتی که ما بخواهیم نگاه کنیم، این در اینجا مشرق و اینجا مغرب است، چون زمین کروی هست، کرویة الارض هست وقتی که شمس می آید در اینجا و مماس با افق رائی می شود، چون بالنسبه به هر رائی یک افق خاص وجود دارد دیگر، این زمین کروی است دیگر پس بالنسبه به افق رائی این شمس در تحت افق قرار می گیرد، در زیر افق قرار می گیرد، وقتی که قرار گرفت نور شمس به کدام سمت می خورد؟ از اینجا نور شمس می آید اینجا. وقتی که آمد اینجا یک رأس مخروط را تشکیل می دهد هنگام استتار قرص. اینجا مسقط الرأس این رائی خواهد بود. یعنی وقتی که رائی در اینجا قرار بگیرد مسقط الرأس، درست آن مکانی است که به شکل مخروط، شمس از اینجا خورده به بالای افق رائی، به واسطه استتار قرص تمام انوار از ناحیه مشرق می آید در مسقط الرأس قرار می گیرد. اینجا است که ما به واسطه این مساله، جمع می کنیم بین روایاتی که دلالت می کند ذهاب حمرة مشرقیه موجب دخول وقت است و روایاتی که دلالت می کند استتار قرص موجب دخول وقت است.

پس بنابراین آن روایاتی که، آن وقت در اینجا منوط می شود استتار قرص به اراضی غیر جبلیه، در اراضی که فرض کنید انسان در صحرا هست یا در بحر است، در دریا هست و در آنجا اول استتار قرص موجب اذان صلاة مغرب است. اما در اراضی جبلیه، اراضی که شمس در خلف جبل قرار می گیرد خب اینجا افق رائی جبل که نیست، افق رائی در صورتی که جبل نباشد آن فرق می کند تا آنجایی که جبل باشد، آن وقت اینجا که

رائی در مکانی قرار گرفته است مکان جبل، در کوه قرار گرفته، اطرافش را جبال تشکیل می‌دهند، اینجا آن روایاتی که دلالت می‌کند بر احتیاط که وقتی که در اراضی جبلیه واقع شدی احتیاط کن چند دقیقه تا اینکه ذهاب حمرة مشرقیه بشود روایات مربوط به این اراضی می‌شود. این اراضی مثل اینکه فرض کنید که همدان که اصلاً در منطقه جبال قرار گرفته، کرمانشاه در مناطق جبال قرار گرفته یا فرض کنید که بسیاری از اراضی در لبنان، تمام اطراف، اینها همه جبال هستند و اصلاً رائی افق را نمی‌بیند، اصلاً رؤیت افق نمی‌کند مگر اینکه برود در فوق جبل آنجا ملاحظه کند.

پس این احتیاطی که در روایات است نه از باب اینکه امام مساله را نمی‌داند و نه از باب اینکه بنای شرع بر احتیاط است، ابداً به هیچ وجه من الوجوه بنای شرع بر احتیاط نیست الا احتیاطی که در دماء و اعراض و نفوس است، در آنجا می‌گویند احتیاط بکن اما نه اینکه در مسائل عبادیه و اینها بگویند احتیاط بکن. از باب تحقق موضوع است یعنی موضوع در اراضی غیر جبلیه و خصبه، این موضوع فرض کنید که استتار قرص است من باب مثال، این موضوع در اراضی جبلیه ذهاب حمرة مشرقیه است.

سؤال: یعنی ذهاب حمرة را اماره قرار دادیم

جواب: احسنت! پس ذهاب حمرة در اینجا با استتار یک امر واحدی می‌شود و این اماره برای استتار قرص در اینجا خواهد بود.

سؤال: در اراضی جبلیه چه اشکال دارد که از باب محاسبه باشد، آنجا هم احتیاط راه نداشته باشد، با حساب انسان...

جواب: خب بله، اشکال ندارد.

سؤال: اشکال ندارد؟

جواب: نخیر اشکال ندارد. لذا همین را الان من می‌خواهم عرض کنم.

یک مساله‌ای که در اینجا هست که عرض شد خدمتان که مسائل سماوی، اینها از باب مقام ثبوت، دخالت در ترتب حکم دارند مانند زوال شمس یا استتار قرص یا ذهاب حمرة مغریبه یا طلوع فجر، اینها حوادث سماوی هستند و در حوادث سماویه نفس بروز آن حادثه موجب حکم است منتهی شارع راه قرار داده، طریق قرار داده است برای وصول به مقام ثبوت، راهش چیست؟ فرض کنید که من باب مثال رؤیت است. اگر خود رائی استتار قرص را رؤیت کند که الان این قرص شمس در تحت افق استتار پیدا کرد، مخفی شد، خب این یک راه است. یک راه شهادت عدلین است، یک راه ذهاب حمرة مشرقیه است. یک راه هم ممکن است هیچ کدام از اینها نباشد، اصلاً نفس ساعت باشد. انسان ساعت را دقیقاً قرار می‌دهد به یک...، فرض کنید که اصلاً رائی دلش می‌خواهد یا در یک اتاقی است در این اتاق، مقفل است، این اتاق به بیرون راه ندارد، مقفل است.

این شخص چه راهی دارد برای صلاة؟ یک وقتی ساعت ندارد خب این حکم دیگری دارد. فی ظلم المطامیر یک وقتی هست و اصلاً به هیچ وجه راهی برای...!

یک وقت می بینید نه، فرض کنید که این ساعت دارد، طبق ساعت می داند در ساعت سته مثلاً هنگام استتار قرص است. الان در اینجا ساعت طریق برای مقام ثبوت است. پس مقام اثبات او در اینجا ساعت خواهد شد. اینجا شارع دیگر برای مقام اثبات نمی تواند جعل طریق کند، چون حکم روی مقام ثبوت رفته است میزان مقام ثبوت است. آن استتار ثبوت است. مقام اثبات آن یک مسأله دیگری است. شارع در اینجا نمی تواند مقام اثبات جعل کند الا اینکه شارع روی خود اثبات هم نظر داشته باشد. آنجاست که برای خود اثبات هم جعل طریق می کند که این مسائلی که مربوط به حد و زنا و قتل و امثال ذلک هست به مقام خود اثبات هم برمی گردد یعنی شارع در آنجا این ترتب حد را بر زنا صرفاً بر مقام ثبوت نمی داند بر مقام اثبات هم در آنجا می داند به خاطر بعضی از مصالح، به خاطر اخفاء در قضیه و به خاطر حفظ آبرو و حیثیات مومن و امثال ذلک، در آنجا مقام اثبات را هم مد نظر قرار می دهد که ما حالا در آنجا فعلاً بحث نمی کنیم و در بحث حکم قاضی راجع به این قضیه صحبت کردیم و حالا در جای خودش هم اگر آمد در آنجا هم صحبت می کنیم، اما در این مواردی که حکم روی مقام ثبوت رفته است دیگر شارع نمی تواند...، بله اگر یک مقام اثباتی را در اینجا، راهی و طریقی را شارع را جعل کرد این از باب عنوان مشیر است نه از باب انحصار موضوع و انحصار اثبات در این حکم شارع.

بناءً علی هذا در هنگام طلوع فجر، در آنجا این مطلب می آید که فجر به چه محقق می شود؟ آیا فجر یک حادثه سماوی است؟ یا اینکه نه، این فجر حادثه سماوی نیست، این فجر عبارت است از یک حادثه ای که بنا بر حسب رؤیت رائی، اختلاف پیدا می کند؟ نه این طور نیست، طلوع فجر عبارة عن حادثه سماویه، عن امر سماوی و حکم رفته روی فجر، آنچه که شارع در مقام اثبات گفته است این از مقام تبیین موضوع است نه از مقام تحقق موضوع، فرق است بین تحقق موضوع و بین تبیین موضوع.

... وَ كَلُوا وَ اِشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّلَاةَ إِلَى اللَّيْلِ ... ﴿البقرة، ۱۸۷﴾ تبیین در اینجا در مقام تحقق موضوع نیست بلکه در مقام تبیین موضوع است حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ پس در اینجا ما در مقام تبیین هستیم نه در مقام تحقق موضوع. این كَلُوا وَ اِشْرَبُوا روی فجر رفته است و در مقام تبیین موضوع حکم رفته است روی تبیین. بنابراین این حادثه سماوی از سماویت خودش و مقام ثبوت خارج نمی شود.

این فجر عبارت است از یک امر واحد سواء اینکه مانعی وجود داشته باشد یا مانعی وجود نداشته باشد، سواء اینکه آیا غیمی باشد در سماء و آن غیم مانع از بروز و ظهور فجر بشود، حکم روی فجر رفته. و سواء

اینکه غیمی نباشد، شعاع قمر، غالب و قاهر باشد، باز حکم روی فجر رفته. و هیچ کدام اینها نباشد و لیالی مظلومه باشد، غیر مقمره باشد که در آنجا باز حکم روی فجر رفته. پس معنا ندارد که شارع بیاید و بگوید که صلاة فجر که این صلاة مولود و معلول برای طلوع فجر است مستند به رؤیتی باشد که این رؤیت در مواقع و موارد مختلفی داشته باشد. در آنجایی که ابر نباشد در آنجا نماز در این وقت باید خوانده شود. اگر ابر وجود داشته باشد و مکلف اطلاع نداشته باشد در آنجا باید یک ساعت بعد خوانده شود. در آنجایی که لیالی لیالی مقمره باشد در آنجا باید صلاة بعد خوانده شود. وجود قمر و وجود غیوم و غمامه و امثال ذلک دخالتی در حادثه سماویه ندارد و حادثه سماویه در مقام ثبوت موجب برای وجوب صلاة صبح خواهد بود. در مقام اثبات، مکلف هر چه که برایش روشن شد مکلف به همان است. اگر برای مکلف روشن شد، چشمش قوی است و...

... برای او پیدا شود و اگر ساعت داشته باشد و قطع پیدا کرده باشد به طلوع فجر ولو با وجود غیم، ولو با وجود قمر در لیالی مقمره، در عین حال این ساعت و وجود ساعت برای او منجز حکم و فعلیت تکلیف را موجب خواهد بود. به طور کلی ما در حوادث سماویه آن تحقق موضوع را موجب برای ترتب حکم و دخول وقت می دانیم. تبیین و غیر تبیین، تمام اینها، اینها عنوان مشیر و واسطه در اثبات خواهند بود.

بناء علی هذا یکی از مسائلی که خب مترتب می شود بر این بحث این است که آیا دخول هلال موجب برای ترتب احکام است یا علم به دخول هلال موجب برای ترتب احکام است؟

با توجه به بیانی که شد این طور به نظر می رسد که نفس قابلیت رؤیه الهلال فوق الافق، این نفس قابلیت رؤیت، خودش موجب تنجز حکم و تنجز تکلیف خواهد بود چه اینکه غیمی باشد یا غیمی نباشد. صحبت در مقام امتثال و عقاب و عدم عقاب است. در صورتی که مکلف علم پیدا کند حکم منجز است و برای او فعلیت پیدا می کند. چنانکه مکلف علم پیدا نکند حکم برای او منجز خواهد بود و فعلیت پیدا نمی کند.

همین مطلب را ما در مورد سحور و در مورد صلاة صبح هم می زنیم. آنچه که موجب برای تنجز تکلیف و فعلیت تکلیف است آن طلوع فجر است و ظهور نور در افق رانی بالنسبه به فجر و این امتیاز. این در تمام اوقات یکنواخت است و فرق نمی کند البته بالنسبه به حرکت انتقالی ارض تفاوت پیدا می کند اما صرف نظر از حرکت انتقالی ارض، بالنسبه به وجود قمر فوق السماء و وجود غیم فوق السماء و امثال ذلک، فرق نمی کند. بناءً علی هذا احتیاط در صلاة صبح بالنسبه به لیالی مقمره، این احتیاط فی غیر محل خواهد بود. پس این مسأله دخول وقت در هنگام صلاة صبح و همین طور در هنگام صلاة مغرب و همین طور دخول هلال در شهر و عدم شهر، حالا در مسأله دخول هلال و اینها بماند که چه ادله ای در آنجا ما داریم که دلالت بر طریقت و اینها می کند. یکی از مهم ترین ادله ما در آنجا در مسأله قضاست که بدون انجاز امر اول، مسأله قضا لغو خواهد بود.

تا امر اول منجز نباشد گرچه به فعلیت نرسد ولی تا منجز نباشد مسأله قضا معنا ندارد و تنجز امر است که خودش موجب قضا خواهد بود چه مکلف عالم بشود یا مکلف عالم نشود و از آنجایی که فرض کنید که در مسأله قضا ما امر به قضا داریم برای کسی که بعد از ایامی یا بعد شهر رمضان، این عالم به دخول هلال شهر رمضان در یوم کذایی بشود ولو عالم نباشد، از اینجا ما استفاده می‌کنیم بر اینکه امر اول این منجز بوده، اگر امر اول منجز نبوده حکم به قضا ما دیگر در اینجا نداریم. آن شب اول که نبوده، لیالی بعد هم به جای خودش محفوظ پس این امر به قضا از کجا آمد؟ و امر در مقام انشاء موجب قضا نخواهد شد تا وقتی که به مرحله تنجز نرسیده باشد. این بحث راجع به مسأله وقت بود.

یکی از آن موارد خمسه یا دو تایش، سجده و رکوع است. سجده و رکوع، اینها خودشان دو تا رکن هستند و شکی در رکنیت اینها نیست. سجده‌تین فی رکعة واحده و همین طور رکوع واحد در رکعة واحده، [خلل به اینها] موجب بطلان [صلاة] خواهد بود. مسأله سجده و رکوع، اینها دو مسأله عرفی هست البته علاوه بر عرفی بودن، شارع هم برای اینها حدی قرار داده و حدی وضع کرده که رکوع رسیدن؟ باشد و همین طور در مورد سجود رسیدن ناسیه به ارض باشد، این هم برای سجود است. حالا چه عرف در اینجا - دیگر این مسأله مهم نیست - چه عرف در اینجا رکوع را مادون این بدانند یا ندانند. وقتی که شارع برای رکوع حدی قرار داده است، به تحقق حد شارع، موضوع محقق می‌شود ولو اینکه عرف هم در اینجا [حدی را بیان] کرده، این زیادی و عدم زیادی در اینجا موجب بطلان خواهد بود.

نکته‌ای که در اینجا در این مسأله هست این است که آنچه که در روایات در باب نقیصه و بطلان سجود و رکوع هست آن این است که رکوع و سجود به عنوان یک جزء از صلاة، مورد نقیصه یا مورد زیاده قرار بگیرد نه اینکه نفس الركوع و نفس السجود این در اینجا خودش موجب بطلان شود چون بین این دو مسأله فرق است:

یک وقتی ممکن است شخص فرض کنید که من باب مثال رکوع پیدا کند در موقع حمد یا در موقع ... و این رکوعش به خاطر این است که یک چیزی را می‌خواهد از زمین بردارد یا مثلاً اینجا یک خطری متوجه بچه می‌شود رکوع می‌کند و دست بچه را می‌گیرد و دست این صبی را می‌گیرد و کناری قرار می‌دهد، ولو به حد شرعی رکوع رسیده ولی در اینجا شرعاً به این عمل او رکوع نمی‌گویند، رکوع به عنوان جزء من الصلاة نمی‌گویند، این در اینجا فقط خم شده، انحنایی در اینجا به وجود آورده نه اینکه در اینجا واقعاً رکوع کرده، رکوعی که زیاده و نقیصه آن مبطل است، این است که مکلف به عنوان جزء صلاة برود این رکوع را انجام بدهد نه به عنوان شیء دیگر، به عنوان شیء دیگر این عمل من الاعمال، چطور اینکه فرض کنید که رد سلام می‌کند، در اینجا رد سلام خب واجب است دیگر ولو در صلاة، خب این عمل من الاعمال یا اینکه فرض کنید

که صحبت می کند بلا اختیار، این فعلٌ من الافعال است، این موجب بطلان نمی شود. یک صحبت، یک کلام اضافی، این موجب بطلان نخواهد بود. این هم فعلٌ من الافعال است و در اینجا موجب بطلان نیست. آن رکوعی که به نیت رکوع است آن موجب بطلان است، در اینجا عرفاً نمی گویند رکوع کرد برای نماز، نمی گویند رکوع اضافی انجام داد، این یک فعلی است انجام داده مثل بقیة افعال.

یا مثلاً فرض کنید که به عنوان سجده، سجده ای فرض کنید که می خواهد بکند و این سجده نه به عنوان صلاة است خب نمی گویند این سجده...، سجده اضافی در صورتی است که سجده به عنوان سجده جزء من الصلاة باشد اما فرض کنید که اگر شخصی آیه سجده دار بر او قرائت کرده، دارد نماز می خواند بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين یک مرتبه یکی یک آیه سجده دار را قرائت می کند، از آن چهار موردی که سجده واجب است حالا ولو غیر واجب هم باشد سجده مستحب هم باشد و این به نیت سجده می رود نه به نیت سجده جزء من الصلاة، نه، به نیت اینکه سجده عمل واجب عند قرائة آیه سجده ولا بد من اتیانه این چرا نماز باطل باشد؟ چرا نماز باطل باشد؟ این سجده اضافه انجام نداده. سجده اضافه سجده به عنوان جزء صلاة، این باطل می کند. اما اگر فرض کنید که یک نفر یک سجده ای انجام بدهد به عنوان عمل واجب عند الاستماع آیه السجده، این در اینجا سجده حساب نمی شود و این شخص باید سجده کند و بعد قیام کند و بعد بقیة نمازش را بخواند. مثل اینکه فرض کنید که کلام اضافی در نماز موجب بطلان است، حالا اگر شما رد سلام کردید موجب بطلان است؟ سلام که موجب بطلان نیست چون شما یک عمل واجب را انجام می دهید و این عمل واجب...،

سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: به عنوان اینکه واجب است، جواب سلام را می دهد

جواب: این هم واجب است. وقتی که قرائت آیه سجده دار می شود واجب است برای شما که سجده کنید. حالا بحث در وجوب نیست بحث این است که، اصلاً کاری به سجده واجب هم نداریم، سجده ای که موجب بطلان است، به عنوان جزء صلاة، این موجب بطلان است.

فرض کنید که من باب مثال شما اگر به جای تسبیحات اربعه شروع کردید حمد را خواندید باید دو سجده سهو انجام دهید چرا؟ چون قرائت حمد می شود کلام اضافی، گرچه حمد است ولی چون بدون اختیار است، یک وقت انسان از روی اختیار حمد را می خواند در رکعت ثلثه، به جای تسبیحات اربعه سورة حمد را می خواند، این در اینجا اشکال ندارد. ولی یک وقتی نه، نیت دارد که تسبیحات اربعه را بخواند منتهی اشتباهاً سورة حمد را می خواند، این می شود کلام اضافی. لذا فقهاء هم فتوا می دهند می گویند که سجده سهو باید

انجام بدهد دیگر، سجده سهو دارد، این کلام، کلام اضافی است. پس مربوط به نیت مکلف است که به چه نیتی این فعل انجام می‌گیرد.

سؤال: لازمه فرمایش شما این است که اگر وسط قرائت من هزار تا لا اله الا الله بگویم و به عنوان جزء نماز هم نباشد، این اشکال ندارد

جواب: بله اشکال ندارد. لذا قرائت این اذکار در موقع صلاة اصلاً اشکال ندارد. شما پانصد تا لا اله الا الله بگویند در موقع نماز، چه اشکالی دارد؟ شما اصلاً فرض کنید که من باب مثال یک ذکر بگویند این هیچ اشکالی ندارد. اذکار در موقع صلاة به نیت وقوع آنها در صلاة، اینها بلامانع است. بدون اختیار گفتن حتی ذکر، این می‌شود کلام اضافی و این موجب بطلان است. انما الصلاة ذکر و دعاء و تسبیح و این در اینجا هیچ موجب بطلان نماز نخواهد بود. چرا؟ به جهت اینکه سجده به عنوان جزء من الصلاة در اینجا اتیان نشده، به عنوان جزء خارج من الصلاة اتیان شده و چه اشکال دارد؟

اشکالی که در اینجا می‌کنند این است که می‌گویند صلاة عبارت است از یک هیئت ترکیبیه شرعیه. این هیئت ترکیبیه صلاتیه این موجب بطلان است. ما می‌گوییم این هیئت ترکیبیه از کجا آمده؟ این هم از آن فتوای من در آوری است که صلاة یک هیئت...! صلاة عبارت است از نماز، نمازی که اوله التکبیر و آخره التسلیم این است.

سؤال: این می‌شود همان هیئت ترکیبیه دیگر

جواب: احسنت! بسیار خوب! این هیئت ترکیبیه در آن حمد است، در آن یک سوره است، جزئی از سوره است، ما دلیل نداریم بر اینکه ذکر اضافی، مخل به این هیئت ترکیبیه است یا مخل نیست. انسان نماز می‌خواند در حال قیام و بعد ذکر را می‌گوید در نماز در همین حال قیام و بعد یک سجده به جا می‌آورد، این سجده فرض کنید که به خاطر استماع آیه سجده دار است، در حال قیام سجده انجام می‌دهد. سجده انجام دادن کجا مخل به هیئت ترکیبیه است؟ هیئت ترکیبیه این است که شما در نماز یک حمد انجام بدهید در حال قیام و یک سوره یا بعض من السوره را اتیان کنید، این کار را هم کردید، بله اگر شما حمد را به جای در حال قیام در حال جلوس انجام بدهید در این صورت به آن هیئت ترکیبیه اخلاص وارد می‌شود اما این که اجزاء خود صلاة در آن موقعیت خودش انجام شود به هیچ وجه اخلاصی به هیئت ترکیبیه وارد نمی‌شود.

پس بنابراین این فتاوی که می‌بینید می‌دهند که در موقع صلاة، سجده موجب بطلان است یا فرض کنید که...! اصلاً بعضی‌ها آمده‌اند می‌گویند نماز را شما با قرآن نمی‌توانید بخوانید چون اگر بخوانید نماز را با قرآن بخوانید این مخل به هیئت ترکیبیه است! انگار فقط باید نماز و این سوره از حفظ خوانده شود! ما اصلاً این چیزها را نداریم، همه اینها بدعت است و مبدعات است که درمی‌آورند! نماز را انسان باید بخواند، با قرآن هم

باید بخواند هیچ اشکالی در اینجا پیش نمی‌آید...

...بهبتر است و خیلی هم خوب است که انسان آیات قرآن را از حفظ نخواند از روی قرآن بخواند، شاید بعید نباشد که ثوابش هم حتی بیشتر باشد تا اینکه انسان از حفظ بخواند بخواند.

سؤال: تکرار آیه شریفه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ﴿الفاتحة، ۵﴾ از جانب امام صادق علیه السلام در نماز که این آقایان توجیه می‌کنند که حضرت در نماز مستحبی این کار را می‌کردند، پس این توجیه هم هیچ وجهی ندارد دیگر؟

جواب: نه دیگر، اصلاً توجیه ندارد. انسان می‌تواند یک آیه را دو بار بخواند، سه بار بخواند، از یک آیه خوشش بیاید [آن آیه را تکرار بکند] تمام اینها بلا اشکال است و حتی غیر از این آیه را هم خواندن، از اذکار و این حرفها، هیچ کدام اینها مانعی ندارد و این هیئت ترکیبیه من درآوری این آقایان، این هیئت ترکیبیه ما هم از آن چیزی نفهمیدیم! آنچه که در شرع هست این است که صلاة با یک حمد باشد و با سوره یا جزء سوره باشد و این در حال قیام باشد بالنسبه به صحیح و در حال جلوس باشد بالنسبه به مریض یا مستقیماً و امثال ذلک باشد. دیگر بقیه این چیزها که اگر سجده داشته باشد مخل است و فلان و این حرفها، تمام اینها مطالب اضافه خواهد بود.

پس بنابراین این سجده که در روایات آمده لاتعاد الصلاة الا بخمسه...، یکی سجده و یکی رکوع، سجده‌ای است که جزء از صلاة باشد، این می‌شود تعاد الصلاة و اما سجده‌ای که جزء صلاة نباشد این لاتعاد الصلاة نیست. البته خب ما این را با ضمیمه روایات دیگری هم که بکنیم متوجه می‌شویم که صرف نسیان سجده این در صورتی است که وارد در رکن بعدی نشده باشد، این هم خب استثناء می‌خورد اما اگر وارد در رکن بعدی بشود، این نقصان این سجده موجب بطلان است یا زیادی سجده، آن که در هر حال موجب بطلان خواهد بود. موجب [اعاده] خواهد بود. این زیادی و نقیصه در صورتی است که وارد در رکن دیگر بشود و در غیر از سجده و رکوع، سایر اجزاء واجبه این اعم از اینکه چه وارد در رکن بعد شده باشد یا داخل در رکن بعد نشده باشد، اگر وارد در رکن بعد نشده باشد این در اینجا نقیصه‌اش را باید برگردد و تدارک کند، اگر داخل در رکن بعد شده باشد خب دیگر در آن صورت آن هم رفع تکلیف می‌شود و لاتعاد در اینجا شامل خواهد شد. آن وقت در اینجا دیگر بحث بحث سجده سهو خواهد بود. پس این دو مساله را در باب یکی وقت که همان طوری که خدمتان عرض شد وقت از باب ثبوت، این محرز موضوع هست نه از باب اثبات. این یک نکته.

نکته دوم اینکه در بحث سجده و رکوع و اجزاء، آن اجزائی مبطل خواهد بود زیاده و نقیصه آنها که از باب جزءیت صلاة، مکلف آن را اتیان کند اما اگر اتیان رکوع کرد نه از باب جزءیت صلاة یا سجده به جا آورد

نه از باب جزءیت صلاة بلکه از باب وجوب یا از باب اضطرار، فرقی نمی‌کند، در تمام اینها صلاة صحیح است و حکم به لاتعاد ما نداریم. سؤال: سجده مستحبه چطور؟

جواب: آنها هم همین طور، فرقی نمی‌کند. هیچ اشکالی ندارد.

سؤال: نمازی که یکی دو ساعت طول بکشد می‌گویند این خلاف سیره متشرعه است

جواب: ده ساعت طول بکشد، خلاف چی چی است؟ آنها عمل نکردند، چرا خلاف است؟ از کجا معلوم است که فرض کنید امیرالمومنین نماز صبحش را یک ساعت طول نمی‌داد؟ چه دلیلی داریم؟ یا موسی بن جعفر؟ چه دلیلی داریم؟ اگر یک کسی بیاید فرض کنید که به جای سوره قل هو الله سوره بقره بخواند، این نمازش باطل است؟ با طمانینه هم بخواند دو ساعت طول بکشد؟

سؤال: لو کان لبان، اگر یک همچنین چیزی [بود بیان می‌شد و به ما می‌رسید حالا که بیان نشده پس حتماً نبوده]

جواب: نه عدمش را، آن اطلاقاتی که ما داریم، عموماً می‌گویند که ما داریم، یک سوره ای از قرآن بخوانید شامل می‌شود. حالا کسی نیامده، این کار را نکرده به خاطر این است که مردم می‌خواهند نماز بخوانند بروند دنبال کارشان! آدم بی‌کار که نیست که بلند شود بیاید سوره بقره در نمازش بخواند!

یک بنده خدایی بود، دیگر حالا نمی‌بینمش! کم می‌بینمش! این داماد آقای...، حالا یک شخصی بود، در هر صورت، مرحوم آقا به او فرموده بودند که قبل از خواب سوره وقعه را بخوانید **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ** ﴿الواقعة، ۱﴾ این خیال کرد می‌گویند سوره بقره را بخوانید! حالا بنده خدا قرائتش هم قرائت خوبی نبود با **مِنْ وَ مِنْ!** با طمانینه! خلاصه بیچاره یک پدری از او درآمده بود! بعد از دو ماه که خدمت مرحوم آقا رسیده بود، مرحوم آقا گفتند خب چطوری؟ چه می‌کنی و...؟ گفت آقا سوره بقره را هم...! ایشان گفتند چه آقا؟! گفتند کی گفتم سوره بقره را بخوانید؟ گفت خودتان فرمودید! گفتند گفتم سوره وقعه را بخوانید! این بنده خدا دو ساعت! بیشتر! نمی‌توانست هم [تند] بخواند، قبل از خواب، شب سوره بقره را می‌خواند.

سؤال: آقا بیش از دو سه سال بود!

جواب: دو سه سال؟

سؤال: حفظ شده بودند دیگر...

سؤال: آقا دلیل اینکه می‌گویند در نماز باید یک سوره تمام خواند چیست؟

جواب: نه، دلیل نیست. روایاتی است که بعضی هایش ضعیف است، سند ندارد، مرسل است و دلالت بر تاکید می‌کند. اما روایات دیگر هم اقواست و هم جمعش به این است که دلالت بر استحباب و اینها می‌کند.

سؤال: روایت هم داریم که در نماز صبح سوره طوال، در نماز ظهر و عصر سوره قصار، مغرب و عشاء

متوسط. سور طوال شامل بقره و اینها می شود دیگر؟

جواب: بله.

سؤال: اگر در سجده با سرعت دو بار پیشانی به مهر برسد...؟

جواب: نه آن چیزی نیست، یک بار باید...

سؤال: جلوس بعد از سجده؟

جواب: جلوس واجب است دیگر.

سؤال: بتمامه یا اینکه...؟

جواب: نه دیگر، یعنی به حال نشستن و اینها.

سؤال: در نماز واجب دیگر؟

جواب: واجب، بله،

سؤال: در مستحب که نیست؟

جواب: نه، مستحب نه. در مستحب خیلی چیزها حذف می شود. در مستحب شما می توانید راه بروید

در خیابان.

سؤال: سجده به این اطلاق می شود که از نشستن به سجده برویم یا اینکه همان حالت سجده را فرض

کنید کسی داشته باشد

جواب: این یک مطلب است، آن جلوس فی الکمال آن مطلب دیگر است. آن جزء صلاة...

سؤال: دلیل خاص داریم بر لزوم جلسه...؟

جواب: بله! بله دلیل داریم اگر نداشتیم که فتوا نمی دادند. سجده به این است که انسان فقط سرش را

بگذارد ولو اینکه ده سانت بیاورد بالا دوباره بگذارد.

اللهم صل على محمد و آل محمد